

مادر شهیدان محمد مهدی و زهرا نظری



گفت‌وگوی «جوان» با مادر شهیدان «محمدمهدی و زهرا نظری» از شهدای حمله رژیم تروریستی اسرائیل به تهران

۲فرزند شهیدم را به رهبر اسلام و کشورم هدیه کردم

■ زینب محمودی عالمی

در تجاوز آشکار رژیم جعلی و تروریستی اسرائیل و امریکا به تهران در روز ۲۶خرداد ۱۴۰۴ تعداد زیادی از مردم عادی به شهادت رسیدند. زهرا و محمدمهدی نظری دو برادر و خواهر بودند که به همراه خانواده برای گذراندن اوقات فراغت به مجتمع تفریحی دوکوهه در چیتگر تهران رفته بودند. در لحظاتی که مشغول استراحت بودند؛ ساختمان دوکوهه بر اثر حملات موشکی اسرائیل تخریب و ویران شد و حدود ۳۰ نفر شهید و تعدادی نیز مجروح شدند. در همکلامی با «فاطمه شکاری» ثابت «مادر شهیدان، بیشتر از ابعاد زندگی پربار و قرآنی شهیدان «محمدمهدی و زهرا نظری» خواهیم خواند.

از فرزندان شما دو نفر شان در یک زمان به شهادت رسیدند. خدا به شما و همسر تان چند فرزند داده بود؟

ما چهار فرزند داشتیم، دو پسر، دو دختر. پسر و دختر بزرگ‌ترم محمدمهدی و زهرا در روز ۲۶خرداد ۱۴۰۴ به شهادت رسیدند و ششم تیر در خواجه ربیع شهید به خاک سپرده شدند.

شهدا متولد چه سالی بودند؟

پسر محمدمهدی متولد سال ۱۳۷۰ و دخترم متولد ۱۳۶۳ بود.

در روز حمله موشکی رژیم تروریستی اسرائیل به مجتمع تفریحی دوکوهه تهران شاهد چه جنایاتی از اسرائیل بودید؟

ما برای درمان بیماری همسر قرار بود به بیمارستانی در تهران برویم. وقت ویزیت همسر مشخص نبود چه روزی است. برای همین دوه سه روز به صورت خانوادگی در مجتمع تفریحی دوکوهه چیتگر میهمان شدیم. ساعت ۵ و ۳۰ دقیقه عصر روز دوشنبه ۲۶خرداد به بچه‌ها گفتم وسایل را جمع کنید تا یک هفته در منزل اقوام باشیم. دقایقی از این حرف نگذشته بود که بمباران آغاز شد. از ساختمانی که در آن بودیم صدا می‌آمد. ساختمان می‌لرزید. چند دقیقه همه سکوت کردیم و به همدیگر نگاه می کردیم. تعجب کردیم صدا از کجاست؟ دیدیم ساختمان به شدت می‌لرزد. من و همسرم و پسر کوچک‌ترم از اتاق بیرون رفتیم.

به پسر بزرگم و دو دخترم گفتم شما بروید ما می آییم. دختر بزرگم که شهید شدند؛ چادر سرشان نبود. رفته بودند چادر سرشان کنند. پسرم به برادرش گفت:شما مادروپسدر را ببرید من بیا دو خواهرانم می آیم. من، همسرم و دختر کوچک‌ترم بر اثر شدت موج انفجار به حیاط مجتمع دوکوهه پرت شدیم. یک دفعه ساختمان روی ما فرو ریخت. خون صورتم را گرفته بود. حس کردم رفتم. به خدا گفتم بچه‌هایم را به تو سپردم. با صدای همسرم و پسرم که صدایم می‌زدند،فهمیدم زنده هستم. در همان لحظه دو دختر و پسرم که بالا بودند موج آنها را پرت کرد و آوار ساختمان روی‌شان ریخت. پسر و دختر بزرگم به شهادت رسیدند. دختر دوم زیر آوار مانده بود و بیهوش شد. او را از زیر آوار بیرون کشیدند.از ناحیه دست جانباز شد. آسیب‌های زیادی دید. سرش شکست و بخیه زدند. تمام بدنش کبود شد و روز در آیی‌بو بود. دچار فراموشی شده بود. پزشکان احتمال دادند خونریزی داخلی داشته باشد ولی با نذر و توسل به اهل بیت برگشت و هوشیاری‌اش را به دست آورد. الان حالش درحال بهبود است. من، همسرم و پسرم زیر آوار ماندیم. سرم شکست و خون شدیدی از من می‌رفت. پسرم از ناحیه گوش آسیب دید. همسرم از ناحیه پا مجروح شد. آوار ساختمان روی ما ریخته بود اما سالم ماندیم. سه فرزندم یکجا بودند اما قرعه شهادت به نام محمدمهدی و زهرا شد.

چند نفر در آن انفجار ترور یست‌های

صهیونیست به شهادت رسیدند؟
حادثه دلخراشی را که اسرائیل به وجود آورد در زمانی بود که جمعیت زیادی در مجتمع تفریحی دوکوهه بودند.از این جمعیت ۲۰ نفر به شهادت رسیدندو تعدادی مجروح شدند. افرادی که در ساختمان دوکوهه بودند؛ به دلیل ناامنی و وضعیت جنگی به این مجتمع آمده بودند. یک دفعه نزدیک ما موشک زندد و صداهای عجیب می‌آمد. ساختمان لرزید و فرو ریخت. بعد از انتقال ما از آنجا کل ساختمان پنج طبقه ریخت و اطرافش ویران شد، وقتی ما را به بیمارستان برندن خیلی مجروح آورده بودند.

به نظر شما دو فرزند شهیدتان چه خصوصیات اخلاقی داشتند که شهادت نصیب‌شان شد؟
من چهار فرزند داشتم؛این دو فرزند شهیدم خیلی خوب و سر به راه بودند. زندگی شان طوری دیگر بود. همیشه برای خدا کار می کردند. زندگی‌شان زمینی نبود. زمین برای آنها سنگین بود. واقعا شهادت لیاقت‌شان بود. خیلی شهادت را دوست داشتند. به هر کسی که شهید می‌شد؛ غبطه می‌خوردند. روزی که سرداران ما را زنده، همه ناراحت شدید. ولی دو فرزند شهیدم گفتند؛ خوشا به سعادت‌شان. وقتی شهدا را می‌آورند؛ اشک می‌ریختم و بچه‌هایم هم غبطه می‌خوردند. همیشه می‌گفتند، روزی شهید می‌شویم. پسرم گفته بود به قول سردار سلیمانی باید شهیدوار زندگی کنید تا شهادت نصیب‌تان شود. گفتم هنوز آنگونه نشدیم که شهیدانه زندگی کنیم. چنین چیزی درباره ما فکر نکنم بشود.

پسرم گفت: خدا را چه دیدی؟ شاید یک روزی ما هم به شهادت رسیدیم. هر دو خیلی اخلاق خوبی داشتند. با ایمان بودند و برای دیگران کار می کردند برای خودشان هیچ چیزی نمی‌خواستند. دخترم حافظ کل قرآن و مربی قرآن در آستان قدس رضوی بود. در کلاس‌های جهادی که برای زندانیان می‌گذاشتند شرکت می‌کرد و به دختران قرآن آموزش می‌داد. به فکر مستضعفین بود. به او می‌گفتند آنقدر زحمت می‌کشی باید پول بگیری. می‌گفت باشد برای رضای خدا. فقط دغدغه آخرت داشت. دغدغه این دنیا را نداشت. به فکر این دنیا نبود و واقعا شهادت را دوست داشت.

به قدری این دو فرزندم خوب بودند که واقعا می‌گویم لیاقت شهادت را داشتند. به من وابسته بودند. همیشه حرف‌شان این بود ما طاقت از دست دادن پدرمو مادر را نداریم. برای همین اول اینها رفتند. عزاداری بچه‌ها مصادف با محرم و صفر شده بود. بعد از شهادت دخترم خوابش را دیدم. گفتم آن دنیا جایت چطور است؟ کنارم نشستته بود. گفت: جایم خیلی خوب است؛ مثل اینکه به سفری رفته باشد. گفتم تو که نمی‌توانستی از ما جدا شوی، وابسته ما بودی الان چند روزی است از ما دوری گفت:هیچ مشکلی ندارم. در خواب می‌دیدم امام رضا(ع) به یک عده هدیه می‌دهد.از امام رضا خواستم که به زهرای ما هم هدیه بدهد.

شما اهل مشهد هستید، شهدا با امام رضا(ع) چقدر مانوس بودند؟

ما هر سال در ماه محرم تا حرم امام رضا(ع) پیاده‌روی می‌کردیم. دخترم مثل کیوت‌حرم بود. کلاس قرآنش در حرم امام رضا(ع) بود. خیلی بچه‌های خوبی بودند. مرگ حق است اما حیف بود به مرگ طبیعی از دنیا بروند. خدا را شکر می‌کنم به شهادت رسیدند. برای خودمان یک ذره سخت است اما تقدیر ما این بود. از خدا صبر خواستم. علمایی که به منزل ما تشریف آوردن فرمودند؛ جایگاه این بچه‌ها پشت است. خوشا به سعادت‌شان. بعد از شهادت بچه‌ها، مردم به ما خیلی احترام می‌کردند. من در آن شرایط حواسم به حضرت زینب(س) می‌رفت و می‌گفتم شما چه کشیدید؟ ما جز احترام از مردم ندیدیم. ما که از شی نداریم اینقدر احترام کردند. ولی حضرت زینب(س) و اهل بیت اسارت کشیدند. از خانم زینب کبری(س) صبر خواستم و واقعا صبر دادند.

دشمن صهیونیستی و امریکا فکر می‌کنند با این جنایت‌ها در اهداف‌های موفق می‌شوند، هر چه از ما شهید شوند؛ قائدات عقب‌نشینی نمی‌کنیم. وفاداری‌مان نسبت به انقلاب و رهبر محکم‌تر می‌شود. دشمن فعال‌در لجن افتاده و دست و پا می‌زند.

ما به تقدیم فرزندان شهیدم به اسلام، دینم را به رهبر، مملکت، قرآن و مردم ادا کردم. هر گز از آرمان‌های امام خمینی و انقلاب اسلامی کناره‌گیری نمی‌کنیم. خیلی هم سرفراز و خوشحالم که فرزندانم با پایی به شهادت رسیدند. نفرت‌مان به امریکایی‌ها نه تنها کم نشد بلکه بیشتر شد. از امام‌مان (عج) می‌خواهم مملکت ما را نگه‌دار. برای رهبرمان حضرت سیدعلی خامنه‌ای (حفظه الله) دعا می‌کنم که امام‌مان از رهبر ما محافظت کند. ما مدیون خون شهدا هستیم. از اول پیروزی انقلاب اسلامی تا کنون شهدای زیادی دادیم تا به راحتی زندگی کنیم. دو فرزندم قابلی ندارند این هدیه کوچک را خدا قبول کنند.

پسر تان طلبه بودند؟
هر دو پسرم طلبه بودند. پسر شهیدم محمدمهدی وقتی کلاس سوم راهنمایی را تمام کرد وارد حوزه علمیه شد. مشغول کارهای مذهبی و فرهنگی بود. بیشتر اوقات‌شان را با افرادی که از مذهب و دین‌گراهی تیرها کردند و زیاد مذهبی نبودند سپری می‌کردند. با آنها صحبت می‌کردند و می‌گفتند به پدر و مادر خدمت کنید. نماز بخوانید. مسجد بروید و... مشغول ارشاد این‌طور افراد بودند.

در مورد شهادت حرفی می‌زدند؟

وقتی کالال شهدا را نگاه می‌کردیم پسرم فقط اشک می‌ریخت. می‌گفتم اینقدر گریه نکن. این شهدا بهترین جا هستند. می‌گفت برای اهل شهدا و خانواده‌های‌شان می‌سوزد.

پسرم و دخترم خیلی به شهدا غبطه می‌خوردند. وقتی دشمنان ایران، فتنه زن، زندگی، آزادی را به وجود

د

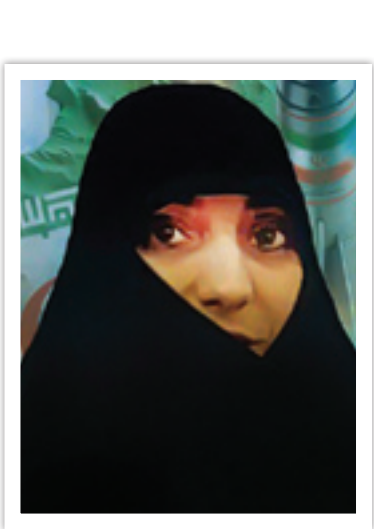
دختر شهیدم حافظ کل قرآن و مربی قرآن در آستان قدس رضوی بود. در کلاس‌های جهادی که برای زندانیان می‌گذاشتند؛ شرکت می‌کرد و به دختران قرآن آموزش می‌داد. به فکر مستضعفین بود. به او می‌گفتند آنقدر زحمت می‌کشی باید پول بگیری. می‌گفت باشد برای رضای خدا. فقط دغدغه آخرت داشت. به فکر این دنیا نبود و واقعا شهادت را دوست داشت

دختر شهیدم محمد مهدی و زهرا نظری



دختر شهیدم محمد مهدی و زهرا نظری

پسر شهیدم محمدمهدی همیشه می‌گفت: به قول سردار سلیمانی باید شهیدانه زندگی کنید تا شهادت نصیب‌تان شود. می‌گفتم هنوز آنگونه نشدیم که شهیدانه زندگی کنیم. چنین چیزی درباره ما فکر نکنم بشود. اما پسرم می‌گفت: خدا را چه دیدی؟ شاید یک روزی ما هم به شهادت رسیدیم. خیلی طول نکشید که خودش هم شهید شد



شهیده زهرا نظری حافظ کل قرآن بود

آورده بودند، پسرانم شب‌ها به گشت بسیج می‌رفتند. یک شب از گشت برگشته بودند؛ گفتم نروید. اتفاقی برای‌تان می‌افتد. گفتند اگر جنگ بود برای قناعت از وطن می‌رفتیم. الان هم جنگ با نفوذی‌های داخلی است. پسرانم غسل شهادت می‌کردند و به خیابان می‌رفتند. بافته‌گران مبارزه می‌کردند و صبح برمی‌گشتند. پسر بزرگم بعد از اتمام فتنه گفت: مادر ترسیدی؟ تنرس. می‌رفتم. بامعجان بم افت ندار. دیدی ما شهید نشدیم. لیاقت نداریم. رفتاری که پسر و دخترم در زندگی با مردم داشتند و ارتباطی که با خدا داشتند وسیله تقرب‌شان به خدا شد. دخترم یکسره قرآن دستش بود. اگر گوشه‌ای می‌نشست همیشه مشغول قرآن بود. طوری زندگی

کردند که لایق شهادت شدند. حیف بود با تصادف یا مرگ طبیعی می‌مردند. برای من خیلی سخت است. خیلی جوان بودند؛ هنوز زود بود. واقعا این دو فرزندم را به جگرم بسته بودند. خیلی صبور، آرام و مظلوم بودند. فکر می‌کنم تقدیرشان این بود.

شما هم فعالیت قرآنی دارید؟

چند سال فعالیت قرآنی داشتم. همسرم استاد حوزه هستند. خانواده مذهبی هستیم. مجتمعی داریم که بیشتر عزاداری‌های اهل‌بیت در آنجاست. بچه‌ها در مراسم عزاداری امام حسین(ع) بزرگ شدند.

در بستگان تان سابقه شهادت و جهاد وجود داشت؟

پسر خاله‌ام، شوهر خاله‌ام و عمویم شهید هستند. حاج آقا زمان جنگ در جبهه بود. طلیت بچه‌ها پاک بود که دو پسرم طلبه شدند و دخترم حافظ و مربی قرآن در آستان قدس رضوی بود. دختر دیگرم مشغول درس حوزوی بود، ولی الان دچار جانبازی شدند و نمی‌توانند ادامه بدهند.

با توجه به اینکه دو فرزندتان در مقابله با رژیم جعلی اسرائیل به شهادت رسیدند در مورد ایستادگی و در مقابله با دشمن بفرمایید؟

در جنگ ۱۲ روزه دیدیم؛ تعداد زیادی از افرادی که شهید شدند؛ مردم عادی بودند. امریکا و اسرائیلی‌ها می‌گویند ما به هیچ‌کسی جز نظامی‌ها کار نداریم. اولاً که نظامی‌ها چه کار با شما دارند. اگر نظامی با دشمن درگیر شد تو درگیر شو. ولی نظامی که نشسته زندگی‌اش را می‌کند یا در محل کارش کار می‌کند، چرا به آنها حمله می‌کنید. مگر ما نظامی بودیم که دو فرزندم شهید شدند. مردم فریب حرف‌های دشمن را نخورد. همه مردمان عادی که در خانه‌های‌شان به شهادت رسیدند آیا نظامی بودند؟ همه خانواده‌هایی که جانباز شدند داشتن زندگی خودشان را می‌کردند. احقانه‌است اگر کسی فریب حرف دروغین امریکا و اسرائیل را بخورد. دشمن صددرصد دروغ می‌گوید. من دو فرزندم را در راه اسلام هدیه دادم. پاینده به قرآن و دین هستیم. دشمن می‌خواهد دین و قرآن و مذهب را از بین ببرد. بی‌حجابی و بی‌عفتی در جامعه به وجود آورد. باید دین‌مان را نگه‌داریم. حجاب‌مان را کامل نگه داریم. فریب دشمن را نخوریم. دخترم در اتاق نشسته بود که دشمن حمله کرد. می‌توانست بی‌حجاب بدود و از ساختمان پایین بیاید. ولی دخترم اینطور بزرگ نشده بود. رفته بود چادرش را بردارد که به شهادت رسید. از همه مردم درخواست می‌کنم حجاب‌شان را رعایت کنند. خون شهدا را پامال نکنند. از شروع پیروزی انقلاب اسلامی تا کنون جوانان زیادی به شهادت رسیدند که مردم راحت و با امنیت کامل دین و حجاب‌شان را داشته باشند. خانم‌ها حجاب‌شان را رعایت کنند. مردم دین‌شان را حفظ کنند. نماز‌شان را بخوانند.

در آن لحظات حمله موشکی اسرائیل چطور نجات پیدا کردید؟

امدادگران خیلی با سرعت کمک کردند و از زیر ساختمان همه را بیرون آوردند. من و همسرم را بیرون کشیدند. وقتی دشمن موشک زد، گفتم ما هم رفتیم. در اندک زمانی چشمانم باز شد و فهمیدم زنده هستم. در ساعت ۵ و ۳۰ عصر موج انفجار ما را به حیاط پرت کرد. با اینکه روز بود اما همه جا تاریک شد. وقتی از ساختمان من را بیرون آوردند؛ پنج، شش قدم که رفتم گفتم سه تا بچهدام بالا هستند... اقدام رفتم انگار خدا دلم را آگاه کرد. گفتم یکی از فرزندان زنده است ولی دو تا شهید شدند. می‌گفتم مهدی و زهرا از دستم رفتند. حتی به من گفتند در بیمارستان هستند اما دلم گواهی می‌داد به شهادت رسیدند.

خیلی سخت بود. سسی می‌کنم خودم را آرام کنم. از خدا خواستم به قلبم نگاه کند. خوشا به حال‌شان که شهید شدند. دیدارمان به قیامت شد. تحملش سنگین است ولی چون برای رهبرم، دینم و کشورم فرزندانم را هدیه کردم ناراحت نیستم. برای رهبرم دعا می‌کنم. از مردم می‌خواهم از دین، کشور، رهبر، نماز و حجاب دست نکنند. اگر دست بشکشد شیطان‌هایی که دور ما هستند راه برای‌شان باز می‌شود. همیشه از خدا می‌خواهم راه راست را به ما نشان بدهد. خدا را شکر عاقبت دو فرزندم بخیر شد. فرزندانم لیاقت شهادت را داشتند.

			۳		۵
				۸	۳
			۶	۷	
				۴	۵
۶		۲			
		۷	۹		۴
					۹
			۸	۷	۴
			۷	۶	۲

۷	۸	۵	۳	۱	۷	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱			
۵	۳	۱	۷	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵

جدول سودوکو

ارقام ۹ تارطوری قرار دهید که

در هر ردیف،ستون ومربع‌های

کوچک سه در سه فقط یک بار

به کارروند.

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۴۳۴

--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--

از بالا به پایین

۱-ورزشگاه تیم رتال مادرد ■ ۲-تیر و خدنگ – بنفش بسیار روشن – شهر هلن ■ ۳- سرشماری – شهری در ایتالیا – ممتا ■ ۴-گورا – وطن – عدد رمزی – چینه دیوار ■ ۵- خیال – جمع بدن – بیوی رطوبت ■ ۶- منقار کوتاه – هوس باردار – مار آذری ■ ۷-کنار و پهلو – رفت و آمد خانوادگی – غلاف شمشیر ■ ۸- از مصالح ساختمانی – مادر وطن – نویسنده شاهزاده و گدا ■ ۹- حشره گزنده – محصل دانشگاه – شریک مرد ■ ۱۰- زبان اصلی هر فرد- کشور کاسه شکر – از جناح‌های سیاسی ■ ۱۱- حرف نفی عرب – داماد – روزها ■ ۱۲- ضمیر عربی – شیره انگور – کارآگاه به دنبال آن است- داغما ■ ۱۳ –پالنتی در امریکا – بیمارستانی در تهران – پرچم ■ ۱۴- کشور نایروبی – ماه پاییزی – از گیاهان دارویی که در تقویت هاضمه مفید است ■ ۱۵ -تیم فوتبالی معتبر در پرتغال